

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه هشتاد و هفتم؛ ۱۴۰۲/۱۲/۱۲ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

### «ان هذا القرآن يهدى للتي هي اقوم»

در آستانه ماه مبارک رمضان قرار داریم، چه عزیزانی که توفیق تبلیغ دارند و چه آنهایی که ممکن است در عید نوروز با بستگان خود صله رحم انجام دهند و...، با توجه به این مناسبت‌ها فکر کردم اگر درباره مفاد آیه مذکور و امثال آن آیه صحبت کنم مناسب باشد.

فضلاً می‌دانید که در روایات به من و شما، شأنی داده شده است که عالمان کفیلان یا کافل ایتم آل محمداند صلی الله علیه و آله.

در آن روایت معروف امام فرمودند، شدیدتر از یتیم از پدر و مادر، آن یتیمی است که از امام خود منقطع شده است. لذا این شأن را به ما داده‌اند. این شأن یک مسئولیتی را متوجه ما می‌کند و آن مسئولیت تبلیغ است. عجیب است تمام فضائلی که برای عالمان گفته می‌شود عمده و اساس آن به جهت مبلغ بودن عالم است. یعنی نگفته‌اند چون عالم زیاد نماز می‌خواند کذا کذا است یا نگفته‌اند چون روزه می‌گیرد یا نگفته‌اند چون اصطلاحات می‌داند یا به فقه و تفسیر عالم است چنین و چنان است اگرچه آنها ارزشمند می‌باشد، بلکه گفته‌اند چون او مبلغ است و دستگیری می‌کند. مبلغ به معنای عام است؛ چراکه ممکن است کسی کتاب بنویسد یا فردی تدریس نماید یا منبر برود. گفته‌اند اگر این شأن را (تبلیغ) داشته باشد این مقامات برای اوست. لذا چه قرآن و چه روایات درباره تبلیغ وارد شده‌اند.

آنچه را که می‌خواهم امروز عرض کنم، تقسیم آیات و روایات به دو دسته است: برخی از آیات به محتوای تبلیغ پرداخته و برخی از آیات به شکل تبلیغ پرداخته است. مثلاً در سوره مبارکه اسراء خدای متعال می‌فرماید: «ان هذا القرآن يهدى للتي هي اقوم»<sup>۱</sup> قرآن به طریق اقوم و اوسع و محکم هدایت می‌کند. یعنی بیان محتوا می‌کند که اگر مبلغ می‌خواهد تبلیغ کند از التی هي اقوم تبلیغ کند. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «و من احسن قولاً ممن دعا الى الله»<sup>۲</sup> اگر به این آیه و آیه قبل خوب نگریسته شود، رابطه این آیه به آیه قبل رابطه مفسر و مفسر است. در آیه قبل فرمود: «التی هي اقوم» اما نفرمود که «التی هي اقوم» چیست؟ اما در این آیه اخیر آن را بیان می‌کند که یک مصداق «التی هي اقوم»، «دعا الى الله» است. در آیه دیگر می‌فرماید: «الذین یبلغون رسالات الله»، رسالات، فرامین و شریعت خدای متعال را تبلیغ می‌کنند. پس ببینید یکجا «التی هي اقوم» آمده و در جای دیگر «دعا الى الله»

۱. اسراء/۹.  
۲. فصلت/۳۳.

آمده و در جای دیگر «رسالات الله» می‌گوید. وقتی جناب موسی مأمور به تبلیغ شد، به خدای متعال عرض خداوندا چه بگویم؟ خداوند متعال فرمود: <sup>۱</sup> از چهار چیز بگو:

- ۱- از من بگو. من را آخر ماه رمضان محبوب خلق کن. از رحمت من، از حکم من، از خلق و نعمت-های من بگو. این همان آیه‌ای بود که می‌فرمود «دعا الی الله».
- ۲- از شریعت بگو. یعنی از احکام از فقه (شریعت بالمعنی الاخص).
- ۳- از امام زمان بگو. یعنی جناب موسی مأمور می‌شود از امام زمان و از امام عصر و حجت عصر بگوید. این حجت عصر پیامبران و ائمه علیهم‌السلام هستند.
- ۴- از اخلاق بگو.

حدیث حصر ندارد و می‌توانید اضافه کنید که مثلاً از مصالح امت بگو یا از مفسد بگو، از شبهات بگو؛ وقتی انسان شبهه را بیان کند، طبیعتاً از رسالات الله و یهدی هوی اقوم می‌شود. پس ببینید تبلیغ و مواد تبلیغ که در آیات و روایات تبلیغ آمده که باید بیان شود.

اما رکن دوم، شکل تبلیغ است که در آیاتی دیده می‌شود آمده است؛ «و جادلهم بالتی هی احسن.»<sup>۲</sup> آقایان من گاهی که فضای مجازی را می‌بینم، مشاهده می‌کنم که بعضاً ما خیلی فاصله داریم. یک نسل عصبانی، یکی نسلی که با بیان و جدال احسن فاصله دارد. با دو تا کلیپ ناگهان بسیار عصبانی می‌شود و عصبانیت اوج می‌گیرد. چرا ادبیات تند و پرخاشگرانه؟ گویا آموخته‌ایم همانطور که با دشمن سخن می‌گوییم یا خودی هم آنگونه صحبت کنیم! سال ۵۷ چتر انقلاب روی سر همه قرار می‌گرفت ولی ما یادمان است که جز عده‌ای معدود سلطنت طلب نمی‌توانستند از رژیم سابق فاصله گیرند. اما دائم که جلو رفتیم تقسیم‌ها زیاد شد و من نمی‌خواهم بگویم همه تقسیم‌ها غیرضروری بود لکن بسیاری از تقسیم‌ها هم ضروری نبود. یعنی ما می‌توانستیم افراد یا گروه‌هایی داشته باشیم که به آن شکل معاند نباشند. ولی برخی اخلاق‌ها اینگونه بود که دائم تقسیم‌ها زیاد شد و می‌بینیم گروه‌هایی که دلسوز هم هستند نمی‌توانند زیر یک چتر جمع شود و شروع به زدن یکدیگر می‌کنند. جالب است که همه نام این ادبیات پرخاشگرانه را جهاد تبیین می‌گذارند. این یک نکته.

نکته دوم که به شدت در شکل تبلیغ ما دعوت به پرهیز از آن شده‌ایم خرافه است و من خرافه‌نما را اضافه می‌کنم. ببینید ممکن است مطلبی به حسب اعتقادات ما خرافه نباشد، مثلاً اگر فلان معجزه را برای معصوم نقل کنیم ما به عنوان شیعه می‌توانیم بگویم خرافه است؟ بله ما می‌توانیم بپرسیم که سند آن کجاست؟

اما برخی وقت‌ها خرافه‌نما است و توضیحی هم نمی‌دهیم و فقط به دیگران، دشمنان و... خوراک می‌دهیم به گونه‌ای مطالب حقمان هم دیگر شنیده نمی‌شود. مثلاً یک بزرگواری که می‌گوید فلان بزرگواری در حرم امام رضا علیه‌السلام خدمت حضرت عیسی و مادر ایشان علیهما‌السلام رسیدند و مطلبی را سؤال کردند و ایشان جوابی دادند. من که جواب را نفهمیدم زیرا در آن تناقض است. ببینید واقعاً ما حق داریم اینگونه مطالب را بدون هیچ اثباتی نشر دهیم؟ اصلاً اینگونه امور قابل اثبات است؟! یک وقت

<sup>۱</sup>. ترجمه آزاد بوده و ممکن است ترتیب ذکر شده و به گونه دیگری باشد.  
<sup>۲</sup>. نحل/ ۱۲۵.

می‌گوییم امام رضا علیه‌السلام فلان شخص را در فلان ساعت فلان روز شفا دادند. در اینجا اسم و شماره تلفن و... معلوم است. اما چیزی که قابل اثبات نیست و ما هم تجربه داریم که نوعاً این امور خیال و توهم است و برخی از آنها به سیستم بدن بر می‌گردد، حالا چرا ما باید به اینگونه امور خرافه و خرافه-نمایی دامن زنیم؟! اگر باب این موارد باز شود هرکس می‌تواند ادعا کند! مگر نه نکه آمدند ادعا کردند که ظهور نزدیک است و می‌خواست زمان مشخص آن را هم تعیین کنند. ضرر اینها آن نیست که خودش باور نمی‌شود، بلکه جلوی مطالب محکم را هم می‌گیرد. لذا علما تبلیغ می‌رویم آنقدر مطالب غنی عقلی و عقلاهی وجود دارد که می‌توان توضیح داد که نیازی به این اوهام و توهمات نیست.

یکی از چیزهایی که باید به آن دقت کنیم و بیشتر هم در فضای مجازی است آنکه ما گاهی می‌خواهیم چیزی را جا بیندازیم ولی آن را خراب می‌کنیم. من دیروز کلپی را دیدم که طلبه‌ای می‌گفت قرآن بدون امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ است و قرآن بدون ایشان یک کتاب قصه و رمان است. این کارها نکنید و روز قیامت، قرآن شکایت می‌کند! این همه معارف بلند که قرآن دارد آیا رمان است؟! قرآن مشتمل بر توحید، معاد، نظام‌سازی اعم از سیاسی، اقتصادی و...، احکام، اخلاق مانند یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود و... دارد؛ آیا اینها رمان و قصه است؟! بعد یک وقت یک جوان که همه قرآن یوسف و زلیخا است و تازه مگر رمان قرآن، رمان است؟! تک‌تک آیاتی که قرآن قصص گذشتگان را نقل می‌کند استفاده اخلاقی می‌کند. بله ما قبول داریم امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام قرآن ناطق و مفسر آن هستند و قرآن باید در کنار اهل بیت دیده شود. علاوه بر این ما ظواهر قرآن را حجت می‌دانیم و اگر از اهل بیت چیزی برخلاف ظواهر قرآن ورد نشود ظاهر آن حجت است اگرچه اهل بیت نسبت به آن ساکت بوده‌اند. یعنی این فرد می‌خواهد مقام امیرالمؤمنین را بالا ببرد، اما مقام قرآن را تا حد کتاب قصه تنزل می‌دهد. متأسفانه اینها هیچ حساب و کتاب هم ندارد و طرف فکر می‌کند هرچه غلو بکند بهتر است و شما ببینید اهل بیت این افرادی که اهل غلو بودند را نفرین می‌کردند و از آنها ناراحت بودند و اما فرمودند ان فرد (مغیره) به جهت غلوهایش خواب را از من گرفته است. مراقبت کنیم که خودمان در این دام نیفتیم و مردم را نیز توجیه کنیم تا گرفتار نشوند.

نکته دیگر اینکه مردم شاکی هستند. از سطح مطالبی که بسیاری از طلاب جوان می‌گویند (طلاب جوان مفهوم ندارد) ناراضی‌اند. بارها با من تماس گرفته‌اند و می‌گویند دوست داریم پای منبر بنشینیم اما دریغ از یک نکته و مطلب جدید. علما آیا ما مطلب نداریم؟! این چیزی است که شما از تراش می‌بینید، اگر داریم چرا مبلغان خود را به روز نمی‌کنند؟! طرف یک دفتر برای ۵۰ سال پیش دارد که با خود می‌برد. آن دفتر خوب است اما باید خود را به روز کرد. امروزه یک برنامه یا یک گوشی می‌آید سال بعد آن برنامه و گوشی، ارتقا پیدا می‌کند و آن برنامه و گوشی قبلی کنار می‌رود. این سیر که فقط برای سخت افزار و فیزیک که نیست، برای نرم‌افزار هم است. این طلابی که طرح هجرت می‌روند درصد خوبی از اینها هستند که مردم از آنها راضی هستند اما از درصد بالایی هم مردم ناراضی‌اند. در یکی از شهرهای بزرگ ایران شنیدم که منبر آن را یک آقای کلاهی ان را قبضه کرده است و من تحقیق کردم که یکی از علل آن این است آن شخص کار می‌کند که اگر می‌خواهد منبر برود، دوساعت از همین کتاب‌های آخوندها یادداشت می‌کند. اما آقایان ملبس اینگونه نیستند که یک چیزی را صدبار گفته برای بار صدویکم بیان می‌کند یا اصلاً برخی وقت‌ها فقط تکرار نیست بلکه باید شکل مطلب جدید

باشد. گناهان کبیره را نمی‌توان امروزه در قالب‌هایی علمای قدیم گفته‌اند بیان کرد، بلکه می‌توان امروزه این گناهان را در قالب‌های بدیع و شکیل اظهار داشت.

اجمالاً ما در تبلیغ مأمور به دو چیز هستیم: ۱- محتوا. ۲- شکل ارائه. آیات ران هم به محتوا و شکل پرداخته‌اند که آیات هر کدام خوانده شد و روایات نیز اینگونه است. امیدواریم خدای متعال توفیق تبلیغ دینش را به ما عنایت بفرماید. باز هم تکرار می‌کنم که ما ماه رمضان جایی نداریم، بلکه بحث تبلیغ، طبیب دوار بطنه است. دانشجویهای رشته طب را دیده‌اید که آنها هر جا می‌روند همراه خود دستگاه فشار و... دارند با اینکه دانشجوی هستند و کسی نیاز داشته باشد دستگاه خود را در می‌آورد و کار می‌گیرد. من و شما هم باید دستگاه تبلیغمان همراهمان باشد و نیاز نیست که منبر خاصی اجرا شود.

### ادامه جلسه قبل

قرار شد مسائل ۱۳، ۳۳ و ۶۵ بررسی شود. این کار فقط در اینجا انجام می‌شود که اگر مسئله متمم دارد همه یکجا بیان شود و اگر ارتباط داشت بررسی گردد. ما روز گذشته درسی گفتیم که جناب صاحب عروه در این سه مسئله، چهار مطلب بیان کرده است:

۱- اگر دو مجتهد در فضیلت (فضیلت در اینجا علم و دانش است، زیرا به چیز دیگری نمی‌خورد) مساوی بودند، مقلد مخیر است. این فرع اول بود. بیان شد که برخی پیرامون این فرع گفته‌اند، اگر دو مجتهد با هم مساوی بودند، یعنی چه مخیر است؟! اگر اتفاق دارند که هیچ در آن بحثی نیست. اما اگر اختلاف دارند آیا مقلد مخیر است؟ هرگز، مقلد باید به احوط قولین یا به احوط اقوال عمل نماید. اینجا حاشیه‌ای داشتیم که با سرعت بیان کردیم و خودتان مطالعه کنید.

صاحب عروه به طور مطلق فرمود: اگر دو مجتهد مساوی بودند مخیر است و نگفت که اگر اتفاق دارند یا اگر اختلاف دارند. این اختلاف و اتفاق را برخی از محشین حاشیه زده‌اند که در صورت اختلاف آن دو، مقلد دیگر مخیر نیست. ولی آقایان تعبیر علما در این باره یکسان نیست:

الف) برخی گفته‌اند: اگر اختلاف دارند مخیر نیست و اگر اختلاف ندارند مخیر است. یعنی بحث را روی وجود و عدم وجود اختلاف برده‌اند. البته می‌دانید که برای آنکه اختلاف بین آنها را بفهمیم باید مثلاً به رساله آنها مراجعه کنیم، یا عالم شویم، یا از دو نفر پرسیم و... ولی دقت داشته باشید که بحث را بر روی وجود و عدم اختلاف برده‌اند.

ب) برخی گفته‌اند: اگر مقلد علم به اختلاف دارد مخیر نیست.

آیا این تعبیر با تعبیر قبل تفاوت ندارد؟ ثمره اختلاف این دو تعبیر آن است که اگر گفته شد مقلد چنانچه علم به اختلاف دارد نخیر نیست، آن فرد مقلد اگر علم به اختلاف نداشت می‌تواند بگوید من که علم به اختلاف ندارم؛ گفته می‌شود، شاید آن دو مجتهد با یکدیگر اختلاف داشته باشند، در پاسخ گفته می‌شود، اختلاف داشته باشند اما من که علم به آن اختلاف ندارم. پس ببینید برخی بحث را بر روی علم به اختلاف برده‌اند.

ت) به نظر شما آیا نمی‌توان گزینه‌ی سوم را نیز مطرح کرد مبنی بر اینکه اگر علم به وفاق دارد یا حجت بر وفاق دارد مخیر است. اما اگر احتمال اختلاف را هم می‌دهد دیگر مخیر نیست و باید احتیاط کند. یعنی بحث را روی اختلاف و عدم اختلاف یا علم به اختلاف و عدم اختلاف نبریم، بلکه بحث روی علم به وفاق یا حجت بر اتفاق ببریم که در برابر عدم علم و عدم حجت بر اتفاق است. ثمره‌ی آن این است که اگر احتمال اختلاف هم بدهد دیگر مخیر نیست.

آقایان با کمال تعجب عبارت‌ها مختلف و نمی‌خواهم بگویم همه مسامحه کرده‌اند، اما برخی مسامحه کرده‌اند. حالا ممکن است پرسیده شود که نظر کلاس چیست؟ انشا الله ما نظر کلاس را در مرحله‌ی تحقیق بیان خواهیم کرد.

و من اللزوم علی القائلین بالتفصیل بین افتراض الاختلاف و عدمه (از امور لازم بر کسانی که می‌خواهند بین فرض اختلاف و عدم اختلاف تفصیل دهند، زیرا طیفی مانند آقای حکیم، آقای خوئی، آقای صدر و... تفصیل دادند) الدقة و التدقیق فی التعبير (ما می‌گویی آقایان باید دقت شود) من کون مناط التفصیل هو الاختلاف (آیا مناط تفصیل اختلاف است؟ آقایان توضیح بدهید. یعنی اگر اختلاف دارند من مخیر نیستم و اگر اختلاف ندارند من مخیر هستم. یعنی اختلاف و عدم اختلاف) و طریق کشفه هو العلم أو الحجة علی الاختلاف (قبول داریم که اگر معیار اختلاف و عدم اختلاف است راه ما به اختلاف از طریق علم یا حجت است مانند پرسیدن از دفتر یا دو نفر عادل) او العلم به (عطف بر اختلاف است. آیا اختلاف است یا علم به اختلاف؟ علم به اختلاف با اختلاف فرق می‌کند. اگر گفتیم معیار علم است طرف می‌تواند بگوید من که علم ندارم اگر هم اختلاف دارند داشته باشند ولی من که علم به آن اختلاف ندارم. مجتهد من گفته معیار علم است) او العلم بالوفاق علی وجه یضر احتمال الاختلاف المعتد به بالتخیر (یا سوم اینکه اینگونه نیست بلکه علم یا حجت بر وفاق لازم است به طوری که احتمال عقلایی اختلاف ضرر می‌زند. یعنی اگر مقلد علم به وفاق دارد مخیر است و اگر علم یا حجت بر وفاق ندارد اما احتمال اختلاف می‌دهد دیگر مخیر نیست).

بنا شد که صاحب عروه در این سه مسئله ۴ مطلب بگوید؛ مطلب اول که عمده آن است که با تساوی دو یا سه مجتهد در فضیلت به قول صاحب عروه، که ما به علم تعبیر کردیم، چون اگر به علم تعبیر نشود درست در نمی‌آید، با تساوی اینها در علم، مقلد مخیر است. اقوال هم داشتیم که بعضاً مطلقاً مخیر نیست. ولی نظر خود ما مانده است که آیا ما نظر عروه را قبول داریم یا نظر برخی از محشین را می‌پذیریم؟ یا اصلاً مطلب دیگری خواهیم گفت که انشا الله بعداً بیان خواهد شد.

۲- اما مسئله‌ی دوم (فرع دوم) از آن چهار مطلب این بود که اگر آن دو یا سه نفر و... مجتهد مساوی در فضیلت، اگر یکی از آنها اورع بود، حتماً اورع مقدم است. درباره‌ی این مسئله چهار نظر وجود دارد:

الف) برخی گفته‌اند اورع به طور مطلق معیار است. مانند صاحب عروه که آقای حکیم به عده‌ای آن را نسبت می‌دهند مانند شهید اول، شهید ثانی، محقق و... .

ب) نظر دوم احتیاط است که اگر اشتباه نکنم مرحوم آقای رفیعی قزوینی می گوید من فتوا نمی دهم ولی احتیاط این است که به دنبال اورع رفته شود حالا اینکه آیا این احتیاط واجب است یا جایز؟ خودتان بررسی کنید.

ت) برخی گفته اند: اورع یعنی چه؟ سؤال اینکه می گوید اورع اگر باشد مقدم است یعنی چه؟ اگر منظور از اورع یعنی در فتوا دادن احتیاط می کند (وَرَع یعنی اجتناب از شبهات و محرمات و وَرَع به کسی گفته می شود که اهل اجتناب است) مثلاً در فتوا عجله نمی کند و رعایت احتیاط می کند، اگر منظور از اورع این است، بله درست است و این معیار است. اما اگر منظور از اورع کسی است که ساده زیست می باشد، مثلاً ممکن است کسی مکروهات انجام می دهد و آن دیگری مکروهات را هم انجام نمی دهد و خانه او بسیار ساده است و لباس خاصی دارد. اگر این باشد این چه ربطی دارد؟! این معنا از اورع ملاک نیست. آقای سید صادق روحانی در حاشیه بر عروه این را دارد.

ث) برخی گفته اند اصلاً لازم نیست، حتی اگر اورع را به معنای ورع در فتوا بدانیم مانند آقای خوئی.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین